

## مقایسه ادبی تأثیرپذیری ادبیات اسپانیا از زبان فارسی

علی فیض‌الهی\*

استادیار زبان و ادبیات اسپانیایی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، تهران،

ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۶، تاریخ تصویب: ۹۲/۹/۲۰)

### چکیده

ادبیات تطبیقی به عنوان شاخه‌ای از مطالعات ادبی به شمار می‌رود که هدف آن مقایسه آثار یک ادبیات با دیگر آثار ادبی می‌باشد. با توجه به گرایش‌هایی که اخیراً این شاخه ادبی پیدا کرده یعنی قطب تاریخی و قطب نظری، بنابراین نیاز به مطالعات جدید در زمینه‌های دیگر روز به روز بیشتر احساس می‌شود که یکی از این زمینه‌ها مطالعات ترجمه و زمینه‌های وام‌گیری و وام‌دهی است و نیز بررسی تأثیرپذیری ادبیات از یکدیگر می‌باشد. قدمت ادبیات تطبیقی در اسپانیا به قرن ۱۱ میلادی و یا حتی پیش‌تر از آن یعنی به زمان حمله اعراب به اسپانیا در قرن هفتم باز می‌گردد. ولی قرن یازدهم از آن جهت حائز اهمیت است که از یک سو ادبیات نوشتاری اسپانیا بوجود آمد و از سوی دیگر اولین آثار به زبان کاستیلا (زبان فعلی اسپانیا) توسط اولین شاعر اسپانیایی یعنی گونزالو د برسو<sup>۱</sup> به رشته تحریر درآمد و اولین مطالعات ادبیات تطبیقی در اسپانیا با آمیخته شدن ادبیات عرب (و فارسی) با ادبیات اسپانیا بوجود آمد. در این مقاله سعی شده ضمن گردآوری متون مختلف در زبان اسپانیایی که تحت تأثیر ادبیات فارسی بوجود آمده‌اند با استفاده از روش تجزیه و تحلیل و بار معنایی برخی از صورت‌های ساخت‌واژی در فارسی و اسپانیایی، به اثبات نظریه تأثیر و وام‌گیری ادبیات اسپانیایی از ادبیات فارسی در این زبان پرداخت، ضمن این که از زبان عربی نیز به عنوان زبان عامل و واسطه نیز هر جا که نیاز بوده استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: جایگزینی، ادبیات تطبیقی، اندلس، اسپانیای اسلامی، ادبیات فارسی.

\* تلفن: ۶۱۱۱۹۱۱۳-۰۲۱، دورنگار: ۵۰۰-۸۸۶۳۴-۰۲۱، E-mail: afeiz@ut.ac.ir

#### مقدمه

قرن ۱۹ شاهد شکوفایی و رشد شاخه‌ای از مطالعات ادبی بود که بعدها به نام تاریخ ادبی شناخته شد. این شاخه با توجه به ماهیتی که داشت، به طور کلی به مطالعه سیر تاریخی ادبیات و به طور مختص به مطالعه تاریخ فرهنگ ادبی می‌پردازد که در کنار آن گاهی نیز به مطالعه سبک می‌پردازد که منجر به ایجاد روش جدید مقایسه‌ای در سبک گردید.

درباره ادبیات تطبیقی، تعاریف بسیاری وجود دارد و هر نظریه‌پرداز و یا مکتبی به فراخور دید و نگرش خود به موضوع، تعریف و یا تعبیری از این مسئله ارائه داده است. ولی شاخه‌ای از ادبیات است که پس از سه شاخه اصلی مطالعات ادبی یعنی نقد ادبی، نظریه‌های ادبی و تاریخ ادبیات بوجود می‌آید به عبارتی می‌توان گفت که نتیجه سه شاخه قبلی علم ادبیات است. به عنوان مثال بسنت<sup>۱</sup> ادبیات تطبیقی را این‌طور تعریف نمود:

«ادبیات تطبیقی عبارت است از مطالعه متون بین فرهنگی [...] مطالعه‌ای بین رشته‌ای که به مقایسه ادبیات دو طرف با استفاده از الگوهای ارتباطی در واحد زمان و فضا می‌پردازد... (بسنت ۴۵).

پوییدو تیرادو Pulido Tirado اذعان می‌دارد که در اسپانیا ادبیات تطبیقی تا اوایل دهه ۸۰ چندان مطرح نبوده، گرچه کارها و مطالعاتی در این زمینه انجام پذیرفته است، ولی تمایل ادبیات تطبیقی اسپانیا بیشتر به سمت مطالعه سبک و تاریخ ادبی بوده. از نظر این پژوهشگر ادبیات تطبیقی، اسپانیا کار خود را با مطالعه نظام‌مند ویژگی‌های نظری شروع و سپس به مطالعه ویژگی‌های فراملی متن پرداخت و در نهایت، به خط مشی اعضای تشکیل دهنده حلقه زبانی پراگ، مکتب Tartu مسکو (نشانه‌شناسی فرهنگی که تحت تأثیر ساختارگرایان و فرمالیست‌های روسی قرار دارد)، منظورشناسی ادبی، نظریه‌های انتزاعی ادبی و نظریه چند سامانی (polisistema) ملحق شد.

از نقطه نظر کلودیو گیلن Cludio Guillen، یکی از نظریه‌پردازان ادبیات تطبیقی، این رشته از ادبیات عبارت است از مطالعه ادبیات در سطح و مفهوم فراملی آن و نه در سطح بین‌المللی، چرا که خاستگاه ادبیات تطبیقی نه ادبیات ملی است و نه رابطه‌ای که بین آن‌ها می‌تواند وجود داشته باشد. در ادبیات تطبیقی ما به بررسی روابط و تأثیر ادبیات ملل مختلف بر یکدیگر با توجه به ترجمه‌ها و نگرش‌های آن‌ها می‌پردازیم (گیلن ۳۴).

تاریخچه مطالعات ادبیات تطبیقی اسپانیا به قرن ۱۱ میلادی باز می‌گردد، چرا که در این قرن به موازات ادبیات کلیسایی، ادبیات دیگری بوجود آمد، البته به نظم، که سراینده آن‌ها را خارچاس می‌نامیدند. تبحر خارچاس‌ها در تلفیق اشعار حماسی - عاشقانه و لاتین با اشعار عربی و یا عبری بود و بدین ترتیب تصنیف‌های عاشقانه‌ای می‌ساختند که به آن‌ها موشحات گفته می‌شد و در سر هر کوچه و برزن می‌خواندند. بنابراین خارچاس‌ها به عنوان اولین پدیدآورنده آثار مکتوب ادبیات تطبیقی به زبان رومانس در اسپانیا بودند. بنا به گفته تاریخ‌نگاران عرب قرون وسطا، شاعران اندلسی (به ویژه مقدم بن مؤفا یا محمد ابن محمود و شاعران کوردوبایی اهل کابرا، که در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم زندگی می‌کردند) نقشی اساسی در بوجود آمدن سبک موشحات ایفا کردند، آن‌ها نوعی از وزن و آهنگ رومانس را به تبعیت از اشعار فارسی وضع کردند که شامل چند مصرع با پنج یا شش بیت می‌شد، که در چهار یا پنج بیت اول، هم قافیه بودند، ولی دو بیت آخر با مصرع اول شعر بعدی هم قافیه می‌شدند و بدین ترتیب یک وزن دوگانه بین بیت‌های شعر ایجاد می‌کردند. در اشعار موشحات که توسط خارچاها سروده می‌شد، ضمن حفظ ارتباط موضوعی سعی می‌شد وزن آخر تمامی بیت‌ها آهنگین باشد که این ویژگی، از صنایع ادبی خارچاها به شمار می‌رود. علیرغم آثار غنی موجود در ادبیات این کشور، ادبیات تطبیقی هیچ‌گاه تا همین اواخر به صورت یک رشته و یا میان رشته‌ای مطرح نشده. چرا که در اسپانیا آموزش ادبیات، فقط به زبان‌های ملی محدود شده بود. به عبارتی می‌توان گفت که همیشه یک ناریسم (خودشیفتگی) فرهنگی در میان اسپانیایی‌ها وجود داشته است. به همین دلیل مطالعات اسپانیایی‌ها، بنا به نظر پژوهشگر آلمانی اسپیتزر، اسپانیایی محوری یا خود محوری اسپانیایی خوانده می‌شود. این خود محوری اسپانیایی در آثار نویسندگان این کشور آنقدر بارز بود که امکان انجام مطالعه تطبیقی بدون مطالعه ادبیات مدرن را نمی‌داد، البته این مهم طی سال‌های کمی صورت گرفته است و اسپانیایی‌ها متوجه شده‌اند که بایستی به مطالعه ادبیات انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و غیره نیز جهت انجام مطالعات در زمینه ادبیات تطبیقی اقدام کنند.

## بحث و بررسی

### شعر

شعر همیشه در ادبیات اسپانیای مسلمان جایی برتر داشت. لیکن از پایان قرن نهم، شعر «عرب - اندلسی» به دو شاخه مجزا تقسیم شدند: یکی در قالب کلاسیک - قصیده سنتی بازتاب

یافت که ترکیبی فصیح، کوتاه و خشک با ساختاری تک قافیه‌ای بود «که عرب‌های شتر سوار و بیابانگرد پیش از اسلام، زندگی بادیه‌نشین، عشق و رنج‌هایشان را در آن باز می‌گفتند» (آلوارو ۸۹)

و دیگری شعر غنایی اسپانیای مسلمان *muajaja - zéjel* که در زبان عرب، اما با بیان و شکل غیر عرب‌اند. زجل<sup>۱</sup> و موشحات دو صورت از یک شعر عامیانه‌اند که با موسیقی و رقص همراهند و به احتمال زیاد ریشه در ترانه‌هایی دارند که *los mozárabes* اندلس بر اساس سنت‌های آواز و رقص دوران خلافت اندلس ساخته بودند. زجل نوعی آواز مردمی است که با بانگ بلند و همراه با ساز به صورت دسته جمعی در کوچه و بازار خوانده می‌شد و ترکیبی از موسیقی و شعر است که شکل رباعی دارد، یعنی سه مصرع آن قافیه‌ای هماهنگ و یک مصرع قافیه‌ای جداگانه دارد. موشحات<sup>۲</sup> نیز بمانند زجل است با این تفاوت که از صنایع ادبی بیشتری برخوردار است. این نوع شعر در فارسی ترجیع‌بند گفته می‌شود و منوچهری استاد بزرگ هنر ترجیع، تأثیر زیادی در این نوع از ادبیات دارد و طبق مستندات موجود، شاعران اسپانیایی که به دستور آلفونسوی دهم پادشاه وقت اسپانیا در سرزمین شرق به جستجوی اشراق و حکمت بوده‌اند، به این شاعر برمی‌خورند و پس از آشنایی با آثار وی نسخه‌ای از نوشته‌های او را به اندلس اسلامی می‌برند و آنجا توسط مترجمان به زبان کاستیلا ترجمه می‌شوند و دست به دست بین شاعران آن دوره اندلس می‌گردد. این شاعر در قرن ۵ هجری می‌زیسته است (گارولو ۱۹۹۸).

نمونه بارز دیگر، «مقامات» بدیع‌الزمان همدانی (۹۶۹-۱۰۰۸) ادیب ایرانی است که در تاریخ نثر عرب یک نقطه عطف به شمار می‌رود، زیرا در برابر کلاسیسیسم سنتی، یک سبک نوینی از مقاله‌نویسی را وارد نثر عربی می‌کند که این نثر بعدها به اندلس می‌رسد و وارد زبان اسپانیایی می‌شود. مقامات بر ادبیات اسپانیا به ویژه ادبیات پهلوانی (*Picaresca*) تأثیر بسزایی داشته است و در آن قهرمانان مقامات اندلسی را *picaro* یا قهرمانان ادبیات پهلوانی قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی اسپانیا داشته‌اند. لازاریو د تورمس *El Lazarillo de Tormes* به دفعات با مقامات حریری، و ابوزید ولگرد با لازاریو شخصیت رمان اسپانیایی *picaro* مقایسه شده است.

۱- *Zejel*، بانگ، آواز، گونه‌ای شعر نو که با واژه‌های عامیانه سروده می‌شود، بیشتر به ریخت چهارپاره، است که مصراع در چهارم، چهارپاره‌ها یک روی تکرار می‌شود.

۲- *Movasah* آراسته شده. صنعتی در شعر که از حرف نخست و یا میانه مصرع‌ها نامی و یا مثلی به دست می‌آید.

لوسه لوپز بارالت Luce López Baralt در این باره می‌گوید:

«... بدین ترتیب گروه سخن سرایان تازه‌ای در اسپانیا به میدان آمدند که غزل‌های زیبایی آن‌ها در قرن بیستم الهام بخش فدريكو گارسيا لورکا شاعر معروف اسپانیا قرار گرفت و اشعار بسیار زیبایی سخنواران عرفانی ایران چون مولوی و حافظ و «مقامات» بدیع‌الزمان همدانی و شاگردان او را در هم آمیختند و سبک ادبی نوینی به نام پیکارسکا Picaresca پدید آوردند که ضمن مقام خاصی که در تاریخ ادبیات اسپانیا دارد، نقش خاص ادب پارسی را در آن نمی‌توان نادیده گرفت» (تأثیر اسلام در ادبیات اسپانیا ۷۴)

گلچین اشعار حماسی سنتی در اوایل قرن ۱۵ از طریق استادان موسیقی که تصنیف‌ها را به صورت چند صدایی در آثار خود استفاده می‌کنند و باعث گسترش و ترویج آن‌ها در شبه جزیره می‌گردند و نیز موسیقی فلامینگو حفظ شده و تا به امروز رسیده است که از این دسته می‌توان به «تصنیف‌های آهنگین قصر» (اواخر قرن ۱۵) که در مجموعه تصنیف‌های «ارناندو دل کاستیلو» (والنسیا ۱۵۱۱) از آن‌ها به کرات استفاده شده اشاره کرد که با استفاده از آن‌ها در گروه‌های کرخوانی باعث جاودانه شدن حضور این ترانه‌ها در آثار تئاتری، موسیقی و حتی در مجموعه ضرب‌المثل‌ها شده و ارتباط این نوع از ادبیات با مردم را بدعت گذاشت.

در همین اثناء برخی از نویسندگان مسلمان و یهودی به توسعه شکوفایی ادبی شبه جزیره ادامه می‌دادند که در بین مسلمانان می‌توان از ابن بسام<sup>۱</sup> نام برد که به شدت تحت تأثیر ادبیات پارسی بود و گزیده ادبیات اندلسی را گردآوری کرد و یا ابن کوزمان<sup>۲</sup> مؤلف اثر برجسته کلکسیون اشعار زجل و یا ابن باجه ساراگوسایی<sup>۳</sup> شاعر و فیلسوف و به باور برخی خالق صورت شعری زجلی و یا ابن طفیل مؤلف کتاب خودآموز فلسفه اثری برجسته که اثرات و تأثیر آن در کتاب رابینسون کروزوئه کاملاً مشهود است؛ و یا ابن عربی شاعر عارف و مؤلف اشعار مؤرخه و یا ابن رشد (۱۱۹۸-۱۱۲۶) مترجم و مفسر آثار ارسطو. یهودیان نیز در این دوران نویسندگان برجسته‌ای چون: موشه ابن عزرا (۱۱۳۵-۱۰۵۵) شاعر گرانادایی که یکی از برجسته‌ترین شاعران عصر طلایی ادبیات عربی - اسپانیایی به شمار می‌رود، ولی در مجموع

۱- Ibn Bassam: شاعر و نویسنده، در سده سوم می‌زیست. هجوهای کوتاه و نیشدار او در باره همه بزرگان بود، او حتی در هجوسرایی‌هایش به پدر و مادر خود می‌تاخت. او گاهی نیز هجو سروده‌هایش را به دیگران منتسب می‌کرد.

2- Ibn Kuzmán

3- Ibn Badjet Zaragoza

ارتباط فرهنگی و ادبی عمیقی بین سه فرهنگ موجود شبه جزیره (عرب، یهودی و مسیحی) وجود نداشته و بنا به گفته محققان تأثیرات متقابل و الهامات از یکدیگر نیز یکسان نبود. در کاستیلا و لئون هنوز اثر ادبی به زبان لاتین خلق نشده بود، اگرچه هر روز شواهد و آثاری مبنی بر وجود یک سنت سینه به سینه خلق آثار ادبی غنایی و احتمالاً حماسی یافت می‌شد.

### خارجاها و اشعار غنایی سستی

در کنار ادبیات کولتا colta که مختص مؤلفانی بود که در بطن کلیسا و صومعه‌ها تربیت شده و بزرگ شده بودند، ادبیات دیگری نیز وجود داشته است که نسل به نسل منتقل شده بود که اولین آثار آن تصنیف‌های فلکلوریک‌اند. تلاش محققان برای یافتن سرآغاز و خاستگاه این تصنیف‌ها ره به جایی نبرده: همه مردم این تصنیف‌ها را زیر لب زمزمه می‌کردند و این نوع بیان، سینه به سینه از پدر به پسر می‌رسد و در جایی ثبت نمی‌شود مگر در موارد خاصی. در رابطه با آنچه که؛ غرب در سده‌های میانی با یکدیگر مرتبط بودند می‌توان گفت که اشعار غنایی عامیانه (فلکلور) زمانی در کاستیلا اسپانیا به وجود آمدند که این زبان با زبان دیگری تلفیق شد و از ریتم‌ها و وزن و قافیه تصنیف‌ها چنین بر می‌آید که تأثیر بسزایی از اشعار فارسی به زبان عربی و سپس به زبان اسپانیایی منتقل شده است. این تأثیر پذیری در حدی بود که در قرن ششم سزار اسقف آرس (مرگ در سال ۵۴۲) این اشعار و تصنیف‌ها را «شیطانی» خواند و خواندن آن‌ها را بین مردم ممنوع اعلام کرده بود، قرن بعد انجمن مذهبی شالون (۶۵۴-۶۳۹) این اشعار را مبتذل و زننده خواند و دست به سانسور آن‌ها زد. ولی واضح است که اصرار کلیسا در ممنوع کردن تصنیف‌های عامیانه موفقیت‌آمیز نبوده و حماسه‌های عامیانه روز به روز قوت بیشتری می‌گرفتند. شخص کارلومگنو پیمان نامه‌ای در سال ۱۷۸۹ منتشر ساخت که طی آن آزادی مادران روحانی را محدود می‌کرد و در آن اعلام داشته بود که: «هیچ مادر روحانی و زیردستان آن حق خروج از صومعه بدون مجوز را ندارد، و تحت هیچ شرایطی حق نوشتن تصنیف‌های عاشقانه و فرستادن آن‌ها به بیرون از صومعه را ندارند».

تصنیف‌های حماسی عامیانه در تمام دوران‌ها و در تمام مکان‌ها توسط زنان خوانده می‌شد و شواهد برجا مانده، دال بر این نکته‌اند که از قرن دهم به بعد شروع به گسترش در غرب کرده‌اند.

### خارچاها، موشحات، زجل‌ها

خارچاها بر طبق شواهد موجود اولین و قدیمی‌ترین اشعار حماسی می‌باشند که نیمه عربی نیمه لاتین و با وزن و ریتم عربی-فارسی سروده می‌شدند که در آن‌ها وجود واژگان فارسی بسیاری به چشم می‌خورد، ضمن این‌که از نظر ریتم و وزن تابع اشعار شاعران ایرانی آن دورانند. خارچاها در واقع اشعار کوتاهی‌اند که در آخر برخی از آن‌ها قافیه تکرار می‌شود که به اسم موشحات شناخته شده‌اند و سراینده‌ان آن‌ها - جز تعداد انگشت‌شماری - در اواسط قرن ۱۱ و اواخر قرن ۱۲ می‌زیستند و معاصر شاعران لاتین بودند.

¡Ven, ya sahhara!

Alba k'est con bel vigore

Kando vene pidi amore.

Si quieres como bono mib,

Béyame ida *l\_nazma duk*;

*Bokella de habb al\_muluk*

...

¡Mamma, ayy habibi!

So *l\_yummella Saqrella*

El collo albo

E *bokella hamrella*. (Angel del Rio:5, 1954)

نمونه‌ای از این نوع اشعار است بنا به گفته تاریخ‌نگاران عرب قرون وسطا، شاعران اندلسی به ویژه مقدم بن مؤفا یا محمد ابن محمود، شاعران کوردوبایی اهل کابرا، که در اواخر قرن نهم و اوایل قرن ۱۰ زندگی می‌کردند و سفرهایی به ایران و بغداد داشتند و با شاعران ایرانی و عربی آن دوران آشنایی داشتند و نقش اساسی در بوجود آمدن سبک موشحات ایفا کردند، آن‌ها نوعی از وزن و آهنگ عاشقانه‌ای را وضع کردند که شامل چند مصرع دارای پنج یا شش بیت می‌شد، در هر بیت، چهار یا پنج بیت اول، هم قافیه بودند، و بیت و یا دو بیت آخر با مصراع اول شعر بعدی هم قافیه می‌شدند و بدین ترتیب یک وزن دوگانه بین بیت‌های شعر ایجاد می‌کردند، بدون شک این از ویژگی‌های منحصر به فرد موشحات‌ها بود که به همین نام هم خوانده می‌شدند، یعنی «تزیین شده با نوعی کمر بند دو رو».

نامگذاری و استفاده استعاری از واژه‌هایی که چنین بیانگر عظمت و شکوه است و سبک

شعر به تشبیه نمودن کمربند (که با دو رشته مروارید و سنگ‌های گرانبه‌تر تزیین شده است) خود همین اشارات و ظرایفی است که به واسطه آنها ویژگی نوع شعری موشحات را بیان می‌کنند و نتیجه جامعه‌ای است با ظرافت طبع و بسیار نزدیک به «روش» ادبی جاری در آن زمان. موشحات نتیجه برخی از تغییرات و انحرافات از سبک و روش معمول اشعار پارسی-عربی کلاسیک آن دوران است، که بر اساس فسیده‌های بلند تک هجایی و بلند یا کوتاه بودن سیلاب تقسیم می‌شدند. در برابر این سبک رایج و مردمی، سبک موشحات ظهور می‌کند که به قافیه‌هایی تقسیم می‌شد با ابیات کوتاه و تغییرات آوایی که امکان وجود یک *sustrato* (با ویژگی و منشأ نامشخص) را محرز می‌سازد که منجر به تغییر و اصلاح سبک اشعار عربی-پارسی گردید.

اشعار موشحات توسط خارچاها سروده می‌شد: وزن آخر تمامی بیت‌های آخر به وزن آهنگینی ختم می‌شد که از صنایع ادبی خارچاها به شمار می‌رفت، ضمن این‌که ارتباط موضوعی نیز با دیگر ابیات نداشت و در آنها حضور یک فعل «صرف شده» به چشم می‌خورد.

خارچاها بدین ترتیب، پایه و اساس اشعار خود را بر موشحات بنا کردند. اگر ببیندیشیم که خارچاها قبل از موشحات بودند، می‌بایستی در برابر نمونه‌های حماسی سنتی از نو پهلوان‌گری در این آثار باشیم؛ و چنانچه عکس این قضیه را در نظر بگیریم و اینگونه استدلال کنیم که خارچاها نتیجه کار شاعران عرب، پارسی و یا عبری بوده‌اند که به سبک موشحات شعر می‌سرودند باید اذعان نمود که برخی از خارچاها به طور مستقل و فارغ از سبک موشحات به سرودن اشعار خود می‌پرداختند، ضمن این که برخی دیگر، بدون شک، دنباله‌رو سبک موشحات بودند و به تقلید از آنها و متون قبل از خود پرداخته‌اند.

همزمان با ظهور موشحات در اندلس سبک دیگر شعر با ویژگی عامیانه بوجود آمد که به نام زجل نامگذاری شد، به طور کلی زجل به زبان عربی با ترکیبی از واژگان پارسی، عربی و لاتین به زبان عامیانه نگارش شده که خواندن آنها نظم و قافیه اشعار شاعران ایرانی را در ذهن تداعی می‌کند و به نسبت موشحات دارای سبک روایتی تر و هجوآمیزتر است و از نظر ساختار بیتی بسیار شبیه به ترکیب اشعار نوع سنتی دیگر گویش‌های زبانی است، یعنی در ابتدا یک ترجیع بند دارد، سپس سه بیت هم وزن، یک بیت برگشتی (و دوباره، یک ترجیع بند و الی آخر. زجل فاقد سبک خارچا است.

منشأ زجل مشخص نیست، ولی در مدارک و مستندات همواره نام شاعران کوردوبایی



مقدم ابن مؤفا و محمد بن محمود (اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم) به عنوان دو شاعر بنیان‌گذار سبک زجل و موشحات نام برده شده‌اند. اگرچه ایات سبک زجل در برخی از نقالان پروونزالی قرن ۱۲ دیده می‌شود که می‌تواند این مسئله به عاریت گرفتن سبک زجل از دنیای مسلمانان بوده باشد، که البته، فرضیه وجود یک سبک و زبان غالب تارتا لاتینی را نیز باید به تمامی این فرضیات افزود.

بر اساس شواهد و مستندات مضمون تصنیف‌های خارچاهای لاتین ویژه اشعار عاشقانه‌اند که از زبان یک زن رنج دیده بیان می‌شوند و از غیبت معشوق خود شکایت به پیش مادر می‌برد و با وی از رنج و عذابی که به خاطر عشق و عاشق بودن می‌کشد، سخن می‌گوید. شباهت آشکار موضوعی بین تصنیف‌های دوستانه خارچاها و اشعار ایرانی آن زمان به‌طور کامل محرز است، اگرچه باید خاطر نشان ساخت که زبان گفتار به کلی متفاوت است، چراکه در سبک خارچاها از «عشق در برابر احساسات غمگین صحبت بیان می‌آید و بدین ترتیب، عملکرد هیجانی و عواطف شدید زن در این گونه از اشعار نظر بسیاری از منتقدان را به خود جلب کرده و به مقایسه آن دیگر سبک‌های شعر اروپا نظیر: داستان‌های حماسی سنتی کاستیلا و غیره پرداخته‌اند. در تمامی موارد، به این نتیجه رسیدند که اختلافات فاحشی بین سبک و مضمون خارچاها و دیگر سبک‌های حماسی لاتین در اروپای غربی وجود دارد که نه فقط نتیجه وجود یک زبان و سبک غالب در اسپانیای آن دوره بوده بلکه واژگان مورد استفاده نیز که از برخی از متون بر جای مانده مبرز وجود رابطه غیر قابل کتمان بین پروونزال سنتی و اندلسی با دنیای ایرانی - عرب است.

ولی نفوذ ادبیات ایران در شبه جزیره ایبری به دوران قبل از تسلط دراز مسلمانان بر این شبه جزیره برمی‌گردد، به طوری که مایکل مک کلاین در کتاب *اسپانیا و ایران* اعلام می‌کند که «... وقتی از مناسبات میان ایران و یا از نفوذ ایران در اسپانیا سخن به میان می‌آید، بسیاری کسان فوراً به عناصری می‌اندیشند که در دوران دراز تسلط مسلمانان وارد شبه جزیره ایبری شده است. لیکن واقعیت این است که هم این روابط و هم این نفوذ بسیار پیش از تصرف عرب‌ها در اسپانیا وجود داشته و بعد از پایان این تصرف نیز دوام یافته است». (مک کلاین ۹۲)

### اشعار حماسی

اشعار حماسی بدون شک یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد سبک شعر قرون وسطا به

شمار می‌روند، چراکه از همان ابتدای ظهور این نوع شعر، ویژگی کاملاً متمایز حفظ شده از این دوران تا تغییرات و اصلاحاتی که در دوره دوم قرون وسطا متحمل شده دیده می‌شود، انگیزه اصلی این گونه از اشعار، اطلاع‌رسانی و جازنی در بین مردم بوده، و بارها به دلیل ویژگی عمومی بودنش، به ابزار قوی در ید قدرت دستگاه‌های تبلیغاتی سیاسیون تبدیل شده است، مباحث این نوع از اشعار را به سه بخش کلی می‌توان تقسیم کرد: دنیای فئودال‌ها و سربازان، دنیای صومعه‌ها و صومعه‌نشینان و طبقه اشراف و سرمایه‌دار.

منشأ اشعار حماسی دارای ویژگی‌های عینی و واقع‌گرایانه است که به روش‌های متفاوتی بیان می‌شوند و در همین اثناء جنبه‌های دیگر را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. اشعار حماسی را می‌توان اشعار روایتی به شمار آورد چراکه از اهداف آن، بمانند متون روایتی، «نمایش و نقل کارهای به وقوع پیوسته و یا در حال وقوع» است؛ که در این زمینه می‌توان آن را به مانند یک منبع انتقال دهنده واقعات و یا حداقل بخشی از آن به شمار آورد، این نکته باعث می‌گردد که این نوع از اشعار ویژگی عینی داشته باشند که در این باره از دیگر اشعار متمایز می‌شوند. یکی از ویژگی‌های متمایز کننده در اشعار حماسی جنبه تصریحی بودن آن است به عبارتی «به توصیف یک روند کند و نامشخص که منجر به کسب ارزش‌های جدید می‌شود، نمی‌پردازد»، بلکه هدف آن توصیف دفاع و پیروزی ارزش‌هایی است که به طور جمعی به دست آمده و نتیجه مبارزات قهرمانان جنگ (با دید مثبت) و دشمنان آن‌ها (با دید منفی) می‌باشد. این ویژگی تصریحی منجر به «عینی بودن» حماسه‌هایی می‌شود که در واقع منشأ آن به شمار می‌روند که ریشه در تاریخ سنتی دارد که آحاد مردم آن را به عنوان یک واقعیت تاریخی پذیرفته‌اند.

پیوندهایی که میان اشعار حماسی و تاریخ و یا افسانه همانطور که در شاهنامه فردوسی نیز به چشم می‌خورد، به طور واقع‌گرایانه‌ای منعکس می‌شوند: در این نوع از اشعار، یک همگونی بسیار ظریفی بین عناصر مرتبط با زندگی شخصیت‌ها دیده می‌شود که الهام گرفته از نمونه واقعی است که به هنگام خلق شعر وجود خارجی داشتند. با این وجود باید اذعان داشت که در این جابجایی واقعیت نمونه به دست آمده بسیار حجیم تر از نوع اصلی آن است به طوریکه ارزش‌ها و صداقت قهرمانان همواره به صورت مافوق بشری نمایش داده شده و بالعکس شرارت‌های دشمنان که زنجیروار به هم پیوسته‌اند نیز بی‌انتهای می‌باشند که سرانجام محکوم به فنایند. قهرمانان و نقطه مقابل آن‌ها از قدرت بدنی کاملی برخوردارند و قادر به انجام اعمال خارق‌العاده‌ای هستند که ریشه در نیروی مبالغه‌آمیز آن‌ها دارد.

در نهایت، اشعار حماسی به دلیل حضور مداوم گف‌وگوهای بین شخصیت‌های داستان که همواره نیز به اول شخص صحبت می‌کنند، دارای ویژگی شخصی و دراماتیک‌اند. بنابراین مردم در تماس مستقیم با قهرمانانی‌اند که شرح حال زندگی خود را، خود تعریف می‌کنند. بدین ترتیب اهمیت حماسه در اشعار حماسی محرز است؛ بنابراین هر عنصر توصیفی که در رابطه با جبهه و نبرد نباشد زائده بوده و در نتیجه در تجزیه دقیق روانی و مطالعات احساسات جایی ندارند، مگر این که در رابطه مستقیم با وقایع داستان باشند.

بیشتر اشعار حماسی به صورت تک‌خوانی و همراهی یک ساز زهی (چنگ، سه تار، سنتور، عود، سیتار،...) خوانده می‌شد. اطلاعات اندکی درباره خوانندگان اشعار حماسی وجود دارد و تنها اطلاعات موجود به واسطه افرادی که هنوز به خواندن اینگونه از اشعار نقلی اشتغال دارند به دست ما رسیده است. بر طبق شواهد موجود نقالان (چامه سرا، شاعر حماسی،...) گلچینی از موضوعات حماسی را با ساختار نقلی آن حفظ می‌کرد و سپس در بین مردم می‌خواندند که با کیفیت نقلی، رابطه مستقیم و تنگاتنگی با تعداد روایت‌های حفظ شده و تبحر نقال در بیان داشت. تعداد نقالان و داستان‌هایی که حفظ بودند بسیار محدود بود.

حماسه مشهور کاستیل یکی از نمونه‌های بارز حضور ادبیات حماسی ایران پیش از حمله اعراب به این شبه‌جزیره به شمار می‌رود و به گفته مایکل مک لاین دانشمند ایرلندی: «... اشعار مشهور حماسی کاستیلی که در ادبیات اسپانیا یگانه است، شایستگی آن را دارد که از زاویه‌های متفاوت مورد مطالعه قرار گیرد. نزدیک‌ترین خاستگاه حماسه کاستیل مطمئناً سنت حماسی گوتیک است، لیکن این سنت در درون خود سهم بسیاری از عنصر ایرانی دارد...» (آلوارو ۲۳).

وی یادآور می‌شود که زبان عرب از هیچگونه سنت حماسی برخوردار نیست و عرب‌ها و زبان عربی نمی‌توانند به منزله واسطه‌ای میان سنت حماسی ایران و سنت کهن و قدیم کاستیلی نگریسته شوند. بنابراین همه عنصرهای ارزشمند را باید در بیرون از سنت عرب، یعنی در الهام‌های ایرانی، سلتی، گوتیک و پرووانسی جست و جو کرد.

یک قرن پیش الیاس ترز Elias Terés محقق اسپانیایی نوشت: «مردم اندلس برای اشعار و نوشته‌های خود احترام زیادی قائل نبودند و به همین دلیل، هیچ‌گاه دیوان شعر و یا جنگ اشعاری در این سرزمین بوجود نیامد. تنها جنگ اشعاری که وجود دارد، متعلق به ابن فرج

شاعر اهل خائن است بنام الحدائق که بر اساس کتاب گل‌ها<sup>۱</sup> اثر ابن داود اصفهانی سخنور ایرانی تدوین شده است. این مجموعه اشعار نخستین کوششی است که در این زمینه در اندلس به عنوان واکنشی در برابر رونق ادبی شرق انجام گرفته است» (تاریخ حکومت مسلمین در اروپا ۹۱).

هانری پرز اسلام شناس معاصر فرانسوی تأکید می‌کند که «شاعران اندلسی خیلی اصیل نبودند و غالباً رو به شرق و شاعران آن‌ها چون صنوبری، شیف رازی و مهیار دیلمی (سه شاعر ایرانی قرن چهارم هجری و سراینده اشعار به زبان عربی) داشتند و بیهوده است تأکید کنیم که شعر آن‌ها به گونه‌ای غیرمستقیم از ایران الهام گرفته است». (همانجا).

کلمات و اصطلاحات کاملاً ایرانی در شعر اندلس به صورت مستقیم و گاه به صورت انحرافی حضور دارند: گیلان بلورین برای نوشیدن شراب Yam نامیده می‌شود و محور رباعیات خیام است، فلوت ney برای همراهی موسیقی از اشعار ایرانی به عاریت گرفته شده‌اند و توصیف ابن حزیم Ibn Hazim در کتاب طوق الحمامه (گردن‌بند کبوتر) از پروانه‌ای که در شعله شمع محبوب خود بال می‌سوزاند. همه از این موضوع سنتی شعر پارسی است.

مقایسه ابن متزس Ibn Motazis از هلال ماه در آسمان با داس نقره‌ای که گل‌های نرگس را در یک دشت پرگل خرمن می‌کند، یادآور غزل مشهور حافظ است که با تصویر داس هلال ماه و درویدن کشتزار گندم آغاز می‌شود. یا قطعه عشقی و عاطفی ابن امیر Ibn Amir شاعر گرانادایی قرن ۱۶ در اثر خود به نام *Cancionero de Abenamar* که در آن از زبان Juan el rey خوان ال ری می‌گوید: «گرانادا اگر تو مایل به وصلت با من شوی کوردوبا و سویلا را به جهیزیه به تو هدیه خواهم کرد.» (خوان ورنه ۳۰۸). که یادآور غزل مشهور حافظ: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را میان شعر باده‌گسارانه اندلس و شعر ابیغوری که غرب آن را از طریق رباعیات خیام می‌شناسد، شباهت حیرت‌آوری وجود دارد. در اغلب موارد می‌توان گفت که موضوعاتی یکسان به گونه‌ای مشابه در دو زبان متفاوت بیان شده‌اند. اشعار آرسپیرسته د هیتا شاعر قرن سیزدهم اسپانیا از نمونه‌های بارز این تشابه است:

Virgen, del cielo Reina,

۱- کتاب گل‌ها: کتاب الزهره برگزیده‌هایی است درباره «عشق پاک» به صورت شعر که در اروپا به تروبارکلوس Trobarclaus معروف است.

E del mundo melecina,  
Quisiéramos oír muy dina,  
Que de tus gozos aína  
(Angel del Rio:5, 1954)

گاه در گستاخی خیام‌وار با هم رقابت می‌کنند: شعر المطرف عبدالرحمن الاوسط یکی از آخرین امویان اندلس می‌گوید: «من زندگیم را میان صورت‌های زیبا و باده‌نوشان بزرگ فرسوده‌ام. نه هیچ شبی و نه هیچ سپیده دمی را بی‌جام باده به دست گذرانده‌ام. شب‌هایم را، در سرور و هستی به بیداری می‌گذرانم که مرا در وقت صبح از شنیدن صدای موذن که بانگ «حی علی الفلاح» سر می‌دهد معاف می‌دارد (خوان ورنه ۳۰۸).

شعر ابونواس Abu novas توسط یک علامه اهل کوردوبا موسوم به عباس ابن ناصع (ف ۸۸۴) که عبدالرحمن دوم او را مأمور آوردن کتاب به اندلس کرده بود و وی به شرق مسلمان سفر کرد وارد اندلس شد. وی با ابونواس در بغداد آشنا شد و با مکتب شعری او انس گرفت و بعد از بازگشت به اسپانیا «شعر نو» شاعر بزرگ شرق را به اندلس شناساند. به این ترتیب یکی از بزرگترین دروازه‌های اندلس به روی فرهنگ ایران گشوده شد که شعر ابونواس هم در مضمون و هم در شکل، سخت آمیخته با آن بود و در آن تعداد کلمات فارسی و عربی با هم برابر بودند. به گفته شجاع‌الدین شفا «عنصر باده‌نوشی در ادبیات ایران تا قرن ۱۴ به ما کمک می‌کند تا جایگاه تمدن ایرانی را در آثار ابونواس از طریق او در سراسر شعر عرب دریابیم». (۳۴).

#### نقش گستره ترجمه در تبادلات ادبی فارسی - اسپانیایی

یکی از ابعاد پیچیده در مطالعه ادبیات تطبیقی اسپانیا ارتباط آن با گستره ترجمه است. چرا که از همان ابتدای امر ادبیات تطبیقی و ترجمه به عنوان دو عنصر لازم و ملزوم در کنار هم قرار داشتند از یک سو ترجمه به عنوان یک ابزار اجتناب‌ناپذیر در حیطه معرفی و شناخت و نیز ایجاد ارتباط بین دو دنیای منفک از هم به شمار می‌رفت و ادبیات تطبیقی نیز به نوبه خود برای مطالعه مشکلات بر سر راه ترجمه به کار می‌رفت. اگر چه ادبیات جهانی به گستره ترجمه به عنوان ابزاری در جهت معرفی خود نگاه می‌کردند، ولی ادبیات تطبیقی باعث ایجاد ارتباط یا برخورد فرهنگ‌های مختلف و نقشی که ترجمه در این میان بازی می‌کرد شد، و بیان می‌شود:

«ارتباط نزدیک و تنگاتنگ ترجمه و ادبیات تطبیقی هیچگاه از دید یک مقایسه‌گر ادبیات به دورنمانده.» (لوفور ۶۵)

نقش ترجمه در ایجاد ادبیات تطبیقی در اسپانیا بسیار حائز اهمیت است، چرا که اولین مدرسه عالی ترجمه در قرن دوازدهم در شهر تولدو (۳۰ کیلومتری مادرید) توسط آلفونسوی دهم، پادشاه اسپانیا تأسیس شد و هدف از تأسیس این مدرسه ترجمه آثار شرقی (از زبان عربی، عبری، فارسی، ...) در زمینه‌های مختلف به زبان لاتین بود. این امر ضمن این که ترویج آثار کشورهای اسلامی و همینطور ایرانی در اسپانیا و اروپا شد، زمینه مطالعات تطبیقی آثار را نیز فراهم ساخت. البته بعد از خروج اعراب از این سرزمین، (قرن ۱۴) اسپانیایی‌ها دیگر علاقه‌ای به شنیدن نام عرب نداشتند و اگرچه فرهنگ عربی اسلامی در تاروپود کشورشان رخنه کرده بود، بر حس ملی‌گرایی‌شان بسیار پافشاری می‌کردند و این پافشاری به حدی بود که سعی در زدودن آثار عربی از ادبیات خود نمودند و در نتیجه خلایی در ادبیات خود احساس کردند در این دوره کم‌دی الهی دانه بر سر زبان‌ها بود و همین امر باعث شد تا ادبیات اسپانیا که از نظر زبانی و فرهنگی تشبیهاتی با زبان ایتالیایی داشت، به آن سمت متمایل شود، اما بعد از گذشت دوره‌ای، متوجه شد که بایستی به ادبیات مدرن دیگر کشورها نیز توجه شود.

بنابراین با مطالعه‌ای پیرامون ادبیات اسپانیا، می‌توان شاهد تأثیرپذیری نویسندگان اسپانیایی از آثار شرقی و غربی بود. از طریق ترجمه‌های بسیاری که ابتدا در مدرسه ترجمه تولدو انجام شد و سپس با توجه به نگاهشان به ادبیات اروپا، می‌توان تأثیر ادبیات عرب و ایرانی را در سال‌های آغازین پیدایش ادبیات اسپانیا را یافت، ولی باید اذعان داشت که مترجمان کمتر به ترجمه آثار ادبی یا هنری رغبت نشان می‌دادند و بیشتر به ترجمه کتب علمی و فلسفی گرایش داشتند. دو منبع اصلی کار آن‌ها یونان و ایران بود که حتی برای ترجمه آثار یونانی از آثاری که در جندی شاپور موجود بود و بر اساس اصل یونانی آن‌ها ترجمه شده بود، استفاده می‌کردند و در همین راستا آثاری از مؤلفان ایرانی نظیر خوارزمی، رازی، ابن سینا، فرغانی، غزالی و فارابی به این زبان توسط مترجمان مدرسه تولدو ترجمه شدند.

با گذشت زمان، بسیاری از پژوهشگران سعی در کشف شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود میان آثار اسپانیایی با آثار عربی و ایرانی و همینطور اروپایی داشتند که همین امر منجر به انجام مطالعات تطبیقی شد که هنوز هم ادامه دارد. این پژوهشگران سعی در پیدا کردن روابط میان ادبیات اسپانیا با ادبیات شرقی و غربی داشتند که مطالعات بسیاری نیز در این زمینه صورت

گرفته است. تحقیقات خوان برنت از این نوع مطالعات است که طی آن سعی در بارز نمودن نقش و تأثیر ادبیات عربی و اشعار ایرانی در ادبیات و زبان اسپانیای آن دوره نموده است. اندلس از همه جهات پیشرفته‌ترین و متمدن‌ترین مملکت اروپای غربی بود و با این همه نباید به خطا این شکوفایی فرهنگی را به حساب اعراب گذاشت که هرگز خود تمدن ویژه‌ای نداشتند، آن‌ها این شایستگی را داشتند که عامل ارتباط میان اسپانیا و خاور نزدیک باشند، هنر موسوم به اسپانیایی-عربی الهام گرفته از ایران و بیزانس است که هر دو نماینده تمدن‌هایی واقعاً اصیل بودند. ژاک شاستوئه (*Cultura Hispánica en oriente y occidente*)

لاتینی شدن دوباره ادبیات اسپانیا پس از خروج مسلمانان از این کشور، بدون شک یکی از مهمترین انگیزه‌های جداسازی زبان اسپانیایی از زبان عربی و فارسی به شمار می‌رود. ولی این مورد فقط در مقوله زبان مشاهده می‌شود، چرا که در مبحث ادبیات، به دلیل پیشینه ادبی عربی-فارسی به ویژه در مقوله شعر و وزن و قافیه، زبان اسپانیایی همچنان برگرفته‌های خود را از این دو زبان حفظ کرده است. روند لاتینی شدن فقط در بخش زبانی تأثیرگذار بوده است. لاتینی شدن ادبیات به صورت بازسازی و ترمیم ادبیات لاتین پیش از اعراب مطرح شده است (راینر ۲۰۰۲).

«از این ایرانیان در حیرتم که هزار سال سلطنت کردند، بی‌آن‌که یک روز به ما نیاز داشته باشند، در حالی که ما در طول صد سالی که از حکومتشان می‌گذرد حتی یک روز نتوانسته‌ایم از آن‌ها بی‌نیاز شویم» (خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک ۷۱۵).

### نتیجه

علیرغم پیشرفت‌هایی که در زمینه ادبیات تطبیقی صورت گرفته، هنوز به درستی و یا با صراحت نمی‌توان توضیح داد که چرا الگویی خاص در یک مقطع زمانی خاصی به وجود می‌آید و گسترش می‌یابد و یا برعکس، از اهمیت می‌افتد و از بین می‌رود. به ویژه زمانی که صحبت از الگویی خاص در دوره تاریک قرون وسطی می‌شود که متأسفانه دورانی است که ادبیات اسپانیایی به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی کشور اسپانیا، آنچنان دستخوش دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و زبانی، گسترده‌ای شد که در بسیاری از موارد باید به شواهد موجود بسنده کرد، با این یادآوری که گاهی اوقات حتی این شواهد نیز در دسترس نیستند.

در مجموع می‌توان گفت همان فاکتورهایی که در تاریخچه پیدایش زبان‌ها نقش داشتند، در این مورد خاص نیز صادقند. الگوهایی که در یک برهه از زمان متداول بودند، نسبت به

الگوهای دیگر مزیت‌هایی دارند. این متداول بودن آن‌ها برگرفته از یک نیاز جان‌نشینی و یا هم‌نشینی بوده، ضمن این که باید نام خاصی نیز برای آن گزید.

با توجه به نبود اطلاعات لازم و جامعی در زمینه چگونگی تأثیر ادبیات دیگر زبان‌ها بر ادبیات زبان اسپانیایی به جز لاتین که ریشه این زبان محسوب می‌شود، شامل یکی از فاکتورهای تأثیرگذار بوده‌اند و این که ارتباط ادبیات آن زبان با این زبان چگونه بوده، خلاء اطلاعاتی موجود است که در این زمینه به هنگام تطبیق و یا مقایسه ادبیات دو کشور مانع از تحلیل درست عامل‌های تأثیرگذار می‌شود. ولی با توجه به مطالعاتی که انجام شده، پایه تأثیرپذیری ادبیات اسپانیا از ادبیات فارسی زبان به ویژه در زمینه شعر و صنایع ادبی قوی‌تر است اگر چه این تأثیرپذیری نظیر ادبیات عربی و یا ایتالیایی، تعیین کننده نبوده، ولی در بسیاری از موارد همانطور که در سطرهای بالا نشان داده شد اشعار اسپانیایی زبان آن زمان بیشترین تأثیر را از ادبیات فارسی داشته‌اند نظیر ابیاتی که شاعر اندلسی در مدح ساراگوسا یکی از شهرهای اسپانیایی سروده که ناخودآگاه شعر رودکی درباره بخارا را در ذهن خواننده تداعی می‌کند که مواردی از این قبیل در ادبیات نظم اسپانیا به کرات دیده می‌شود. و بر این اساس می‌توان گفت که در این مورد خاص از ادبیات فارسی تأثیرپذیری بیشتری نسبت به دیگر ادبیات داشته است.

### Bibliography

- Alvar, C. (2004). *Breve historia de la literatura española*. Alianza Editorial Madrid.
- Bassnett, S. (1993). *Comparative Literature. A Critical Introduction*. Oxford-Cambridge (Estados Unidos): Blackwell.
- Del Rio, A. (1954). *Antropología general de la literatura española*. Dryden press: Nueva York.
- Fletcher, J. (1974). "La crítica comparada. El acceso a través de la literatura comparada y de la historia intelectual", en Bradbury y Palmer, *Crítica contemporánea*. Madrid: Cátedra.
- Garulo, T. (1998). *La literatura Árabe de Al-Andalus*. Hiperión.
- Guillén, C. (1985). *Entre lo uno y lo diverso. Introducción a la literatura comparada*. Barcelona: Crítica.
- Lefevere, A. (ed.). (1990). *Translation, History and Culture*. Londres-Nueva Cork: Cassell, p. 1-13.



- Lefevre, A. "La literatura comparada y la traducción". En: VEGA, M. J. y CARBONELL, N. (ed.): *La literatura comparada: principios y métodos*. Madrid: Gredos, [1995]1998, p. 206-214.
- Mclain, J. (2001). *España e Ira'n*, Marciol pons, Barcelona.
- Meregalli, F. (1989). *La literatura desde el punto de vista del receptor*. Ámsterdam-Atlanta: Rodopi.
- Pegenaute, L. (ed.). (2001). *La traducción en la Edad de Plata*. Barcelona: PPU.
- Pulidi, T. G. (2001). "Introducción: la literatura comparada en España". En: Pulidi Tirado, G. (ed.): *La literatura comparada: fundamentación teórica y aplicaciones*. Jaén: Universidad de Jaén, p. 11-29.
- Remak, H. H. H. "La literatura comparada: definición y función". En: VEGA, M. J. y CARBONELL, N. (ed.): *La literatura comparada: principios y métodos*. Madrid: Gredos, [1961]1998, p. 89-99.
- Shafa, S. (2005). *Los musulmanes andaluces*, publicación científica y Cultural.
- Steiner, G. "Qué es literatura comparada?" En: *Pasión intacta. Ensayos 1978-1995* (trad. GUTIÉRREZ, M. y CASTEJÓN, E.). Madrid: Siruela, [1994]2001<sup>3</sup>, p. 121-145.
- Villanueva, D. "Literatura comparada y teoría de la literatura". En: Villanueva, D. (coord.): *Curso de teoría de la literatura*. Madrid: Taurus, 1994, p. 99-127.
- Villanueva, D. (2003). "Traducción, teoría y literatura comparada", Conferencia inaugural *II Simposio Internacional Traducción, Texto e Interferencias* (22-24 de octubre). Málaga: Universidad de Málaga.